

عسکری ابراهیمی جویباری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

بازتاب اسراییلیات در قصه‌های حضرت آدم(ع) بر اساس متون تاریخی

چکیده

اسراییلیات اصطلاحی است که علمای اسلامی به عقاید و داستان‌های خرافی که از ناحیه‌ی علمای اهل کتاب از قرن اول هجری میان مسلمانان رواج یافت، اطلاق کرده‌اند. این افسانه‌های دروغین، ضمن رخنه در تفسیرهای قرآن، تاریخ نویسان و محققان بزرگی چون طبری، یعقوبی، مسعودی و ... را تحت تأثیر خود قرار داده است. به علت هماهنگی قرآن کریم با برخی از موضوع‌های تورات و انجیل و گرویدن جمعی از علمای اهل کتاب نظیر وهب بن منبه به اسلام، سبب شده است که مفسران و تاریخ نگاران به منابع اهل کتاب و گفته‌های آنان توجه ویژه نمایند و از اینجاست که داستان‌های مجعول و ساختگی آنان در حوزه‌ی متون تفسیری، تاریخی و عرفانی رخنه کرد. از میان پیامبران، حضرت آدم(ع) بیش از دیگران در معرض این اتهام‌ها قرار گرفته است. در این مقاله سعی شده است با بیان ریشه‌ی این خرافه‌ها و افسانه‌ها ساحت مقدس انبیا به ویژه حضرت آدم(ع) از این شایبه‌ها میرا گردد.

واژه‌های کلیدی:

اسراییلیات، حضرت آدم(ع)، حوا(س)، متون تاریخی

مقدمه

اسرائیل از القاب حضرت یعقوب، فرزند اسحاق و نوهی حضرت ابراهیم(ع) است. او که گفته می‌شود نوزده قرن پیش از حضرت مسیح(ع) می‌زیسته است، جدّ اعلای یهودیان و پدر اسباط دوازده گانه بود، بنابراین بنو اسرائیل، اسحاق، برادر اسماعیل، جدّ پدری رسول اکرم(ص) محسوب می‌گردد، به همین دلیل، فرزندان یعقوب را « بنی اسرائیل» می‌نامند.» (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۲۷۷: ۸/۲۸۹) در قرآن کریم، تنها در آیه از حضرت یعقوب به عنوان «اسرائیل» نام برده شد.^۱

در آیه‌های دیگر آن حضرت با نام خودش در ردیف پیامبران و در شمار فرزندان ابراهیم (ع) یاد شده است (آل عمران / ۸۴؛ بقره / ۱۳۶ و ۱۳۹) واژه‌ی یهود نیز در مواضع بسیاری از آیه‌های قرآن کریم آمده که به پدرشان نسبت داده شده است. (نحل / ۷۶)

« از اسامی دیگر بنی اسرائیل می‌توان العبريون، الاسرائیلیون و یهود اشاره کرد.» (قرشی، ۱۳۵۲: ۱۶۸)

«اسرائیل واژه‌ای است عبری مرکب از اسری به معنای عبد، یا صفوه الله و خالص و ایل به معنی الله و به همین دلیل اسرائیل به معنای عبد الله و صفوه الله است.» (نعناع، ۱۳۹۰: ۷۱). اما این که منظور از اسرائیلیات چیست و خاستگاه این واژه از کجاست، باید گفت که محققان بر این باورند که متقدمان در این باره سخنی نگفته‌اند، ولی برخی از متأخران معتقدند که: «اگرچه واژه‌ی اسرائیلیات به ظاهر نمایانگر نفوذ فرهنگ یهودی است و آنچه را که از طریق فرهنگ یهودی وارد حوزه‌ی اسلامی می‌شود، در بر می‌گیرد، ولی پرواضح است که این واژه معانی گسترده‌تری را در بر می‌گیرد و آنچه را که صبغه و رنگ یهودی و مسیحی دارد، شامل می‌شود و بدین ترتیب اسرائیلیات بر هر دو فرهنگ یهودی و مسیحی اطلاق می‌گردد. اگرچه یهود در این مقوله از شهرت بیشتری برخوردار است، آنان از آغاز ظهور اسلام تا دوران گسترش آن در جهان بیشتر از دیگران با مسلمانان مرادوت و آمیزش داشته‌اند و در نتیجه فرهنگ این قوم بیشترین نفوذ را در احادیث تفسیری، متون تاریخی و... بر جای گذاشته و از این رو، به مطالبی که از

^۱ «کل الطعام کان حلالاً لینی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوراه قل فأتوا بالتوراه فاتلوها ان کنتم صادقین» (آل عمران / ۹۳)

ناحیه‌ی اهل کتاب به فرهنگ اسلامی راه یافته است، اسرائیلیات اطلاق می‌گردد.» (معرفت، ۱۴۱۸: ۱۶۵) برخی از نویسندگان، آغاز ورود اسرائیلیات در تفسیر قرآن کریم را عهد صحابه دانسته و یکی از منابع تفسیری را نیز اهل کتاب شمرده‌اند. ذهبی می‌نویسد: «در واقع نفوذ اسرائیلیات به تفسیر و حدیث به نفوذ تمدن و فرهنگ اسرائیلی در تمدن عرب جاهلی باز می‌گردد.» (۱۴۰۵، ۲۲) متأسفانه اهل فن که از نقد داوری در این زمینه‌ها سهل انگاری کرده‌اند در مسیر اهداف اهل کتاب گام برداشته‌اند. ابن خلدون در مقدمه‌ی کتاب خود می‌نویسد: «بارها اتفاق افتاده که تاریخ نویسان، مفسران و اهل حدیث در گزارش وقایع و حکایات‌ها به صرف اعتقاد به راوی یا ناقل آن‌ها دچار لغزش گردیده‌اند، زیرا آن‌ها وقایع و حکایات را بر اصل خود عرضه ننموده و با موارد مشابهش نسجیده‌اند و به معیار حکمت و آگاهی به بررسی عمیق آن پرداخته‌اند. بدین‌گونه از حقیقت به دور افتاده و در وادی خطا سرگردان و تباہ گشتند.» (۱۳۶۶، ۱/۴۳۹) بدین ترتیب فرهنگ اسرائیلی به‌گونه‌ای گسترده با فرهنگ مسلمانان آمیخته شد و کسانی چون طبرسی در تاریخ و تفسیر خود از این فرهنگ بهره‌ها جستند. این که چرا برخی از علمای اهل کتاب سعی کردند با رواج افسانه‌ها و خرافه‌ها در میان مسلمانان، سبب وارد کردن لطماتی بر پیکر اسلام گردند، دلایل بسیاری را می‌توان بر شمرده، که مهم‌ترین آن عبارتند از:

۱- تعصبات قومی و مذهبی

آن چه در این میان خشم و کینه‌ی یهود را نسبت به اسلام و پیامبر اکرم (ص) فزونی می‌بخشید، دعوت آن حضرت از یهودیان برای پذیرش دین اسلام بود که چنین امری بر آن‌ها سخت گران آمد و این امر را به منزله‌ی زیر سؤال بردن سیادت و برتری خود قلمداد می‌کردند و بر آن‌ها که خود را اهل کتاب می‌نامیدند، بسیار ناگوار بود که مردی برخاسته از میان مردمی بی‌تمدن و مشرک آن‌ها را به اسلام دعوت کند.

۲- تحت الشعاع قرار گرفتن دین یهود با پیدایش اسلام

اعراب با بعثت پیامبر اسلام و نزول قرآن کریم، صاحب کتاب آسمانی و پیامبری از میان خودشان شدند و به عبارتی از یک منبع مستقل دینی و عقلی برخوردار شدند. کتابی چون قرآن کریم که تاریخ را به گونه‌ی قابل اطمینانی برای آن‌ها حکایت می‌کرد و آن‌ها را از نظر فکری و فرهنگی تا حدود زیادی ارتقا می‌بخشید، این امر خود باعث از رونق افتادن فرهنگ یهود و بطلان ادعای تفوق نژادی آن‌ها و زوال حاکمیتشان بر افکار عرب می‌شد.

۳- انگیزه‌های مادی و منافع دنیوی

با هجرت پیامبر اکرم(ص) به مدینه، یهودیان منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی خود را در معرض خطر جدی یافتند و در حقیقت موقعیت خود را از دست دادند به این سبب در صدد حيله گری و توطئه علیه مسلمانان بر آمدند و در این امر، با مشرکان نیز دست دوستی و همراهی دادند.

۴- افشاگری قرآن کریم نسبت به عقاید انحرافی و کردار زشت یهود

«قرآن کریم به عنوان یک کتاب تاریخی موثق - هر چند که نمی‌توان آن را یک کتاب تاریخی محض قلمداد کرد- ادعاهای دروغین یهود را آشکار ساخت و از مبارزه‌ی آن‌ها بر ضد انبیا پرده برداشت.» (مصطفی، بی تا، ۸۹) «تحمّل چنین برخوردی که نوعی افشاگری تاریخی برای بنی اسرائیل و یهود به شمار می‌آمد و ویژگی‌های اخلاقی و فکری آنان را بر ملا می‌کرد، بر یهودیان بسیار دشوار بود، آن هم در کتاب مقدسی چون قرآن کریم که ساکنان مدینه آیه‌هایش را حفظ می‌کردند و مکرر می‌خواندند.» (جعفریان، ۱۳۷۳، ۴۱۸)

بدین ترتیب اسرائیلیات در داستان زندگی بسیاری از پیامبران رخنه کرده است، اما حضرت آدم (ع) بیش از دیگران در معرض سخنان سخیف اهل کتاب قرار گرفته است. شگفت این که مفسران، تاریخ نویسان و عرفا بدون کنکاش و تجزیه و تحلیل شایسته و

به سزا، اسراییلیات را دستمایه‌ی خود قرار داده و با رنگ و لعاب بیشتری بیان کرده‌اند. آن چه که در زیر خواهد آمد، مجملی از داستان‌های مفصلی است که درباره‌ی حضرت آدم و حوا تحت تأثیر اسراییلیات به ویژه در متون تاریخی انعکاس یافته است.

۱- خلقت حضرت آدم(ع)

داستان خلقت آدم (ع) در سوره‌ی بسیاری چون؛ بقره، اعراف، حجر، طه و یس به تفصیل و در سوره‌های بنی اسراییل و کهف نیز به اجمال پرداخته شده است. طبق نصّ صریح قرآن کریم، ایزد تعالی انسان را از خاک به دست خویش آفرید، سپس از روح خود در او دمید و به وی بهترین صورت‌ها بخشید و او را از نام و حقیقت موجودات آگاه ساخت. در کتاب مقدّس تصریح شده است که: « پس از آن خداوند مقداری خاک از زمین برداشت و از آن آدم را ساخت.» (پیدایش ۳/۲۱) اما آنچه که زاید بر نوشته‌ی قرآن کریم و کتاب مقدّس است، ساخته‌ی افسانه سرایان می‌باشد که متأسفانه در متون تاریخی و عرفانی به فراوانی از آن بحث شده است.

نویسنده‌ی تاریخ طبری چندین گفتار را درباره‌ی این موضوع نقل می‌کند: نخست این که همان عبارت کتاب مقدّس را با اندکی تغییر تکرار می‌کند: «وقتی خداوند عزّ وجلّ اراده فرمود که آدم را خلق کند، بفرمود تا خاک وی را از زمین برگیرند.» (طبری، ۱۳۸۵، ۱/۵۶) دیگر این که از قول ابن عباس روایت می‌کند که: « خدای عزّ وجلّ ابلیس را فرستاد که از خاک شیرین و شور زمین برگرفت ... » (همو، همان‌جا). گفتار سوم این که خداوند به فرشته یا فرشتگان دستور می‌دهد که برای خلقت انسان از زمین خاک بردارند، اما این که کدام یک از فرشتگان مقرب (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل) برای انجام این مأموریت به زمین آمده؛ مورد اختلاف تاریخ‌نویسان است. برخی نیز روایت کرده‌اند که فقط جبرئیل برای انجام این مأموریت به زمین آمد، از جمله در قصص الانبیا آمده است که « چون ملک تعالی خواست آدم را بیافریند، جبرئیل را به زمین فرستاد که از زمین خاک برگیرد و بیاورد سپس جبرئیل به زمین آمد و یک ارش خاک از زمین برگرفت.» (نیشابوری، ۱۳۸۷، ۳۱) دیگری عزرائیل را در انجام این مأموریت دخیل می‌داند. نویسنده‌ی تجارب الامم می‌نویسد که «چون حق سبحانه و تعالی

خواست که «سر کنت کنزاً مخفياً» را آشکار گرداند؛ عزرائیل را فرمود که در عالم سفلی نزول کند و از وسط ارض قبضه‌ای خاک ستاند. (ابن مسکویه، ۱۳۷۵، ۳۵). طبری، ابن اثیر و مسعودی معتقدند که جبرئیل، میکائیل و عزرائیل واسطه‌ی انجام این کار مهم و خطیر شدند، چنان که گفته‌اند که «از ابن مسعود و جمعی از یاران پیامبر روایت کرده‌اند که خداوند عزّ وجلّ جبرئیل (ع) را فرستاد تا از گل زمین بیارد و زمین گفت: «به خدا پناه می‌برم که مرا ناقص کنی. پس او باز گشت و چیزی نگرفت و گفت: خدایا به تو پناه برد و من او را درگذاشتم. پس میکائیل را فرستاد، زمین به او نیز چنان گفت و میکائیل باز آمد. پس فرشته‌ی مرگ را فرستاد و زمین باز به خدا پناه برد و او گفت من نیز به خدا پناه می‌برم که برگردم و فرمان او را کار نبسته باشم. پس از روی زمین بر گرفت و به هم آمیخت...» (طبری، ۱۳۸۵، ۱/۵۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳، ۲۸ و ۱/۲۹؛ مسعودی، ۱۳۷۴، ۱/۲۱). در متون عرفانی از جمله مثنوی معنوی (- مولوی، ۱۳۸۴، ۷۰۸-۵/۷۰۴) و مرصاد العباد نزدیک به مضمون طبری روایت شده، با این تفاوت که در این متون، تصریح شده است؛ هر چهار فرشته‌ی مقرب در اجرای این مأموریت نقش داشته‌اند. چنان که نویسنده‌ی مرصاد العباد نوشته است: «حق تعالی چون اصناف موجودات همی آفرید، چون کار به خلقت آدم رسید، پس جبرئیل را بفرمود که برو و از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل (ع) برفت. خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: ای جبرئیل! چه می‌کنی؟! گفت: تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند. سوگند برداد، به عزّت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم، و تاب آن نیارم... جبرئیل چون سوگند شنید به حضرت بازگشت. میکائیل را بفرمود تو برو. او برفت. هم‌چنین سوگند برداد. اسرافیل را بفرمود تو برو. او برفت. هم‌چنین سوگند برداد، بازگشت. حق تعالی عزرائیل را بفرمود برو. اگر به طوع و رغبت نیاید؛ به اکراه و اجبار برگیر و بیاور.» (نجم‌الدین رازی، ۱۳۷۷، ۶۹ و ۶۸)

۲- خلقت حضرت حوا (س)

آفرینش حضرت حوا (س)، برگرفته از داستانی است که در تورات آمده است، بر این اساس: «خداوند فرمود: خوب نیست که آدم تنها زندگی کند. بهتر است یک همدم مناسب برای او بسازم تا او را کمک کند پس خداوند تمام حیوانات و پرندگان را از خاک

زمین ساخت و نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آن‌ها خواهد گذاشت و هر نامی که آدم بر آن‌ها گذاشت، همان نام آن‌ها شد. بنابراین آدم تمام پرندگان و حیوانات را نام‌گذاری کرد، ولی هیچ یک از آن‌ها همدم مناسبی برای آن‌ها نبود که بتواند او را کمک کند. پس خداوند آدم را به خواب عمیقی فرو برد و وقتی او در خواب بود؛ یکی از دنده‌هایش را برداشت و جای آن را به هم پیوست. سپس از آن دنده، زن را ساخت و او را نزد آدم آورد. آدم گفت: این مانند خود من است. استخوانی از استخوان‌هایم و قسمتی از بدنم. «(پیدایش / ۲۴-۱۸) و از این جاست که در کتاب‌های تاریخی و عرفانی و حتی در نظم و نثر فارسی مشحون از این قصه پردازیهای خرافی و ناموزون شده است.

طبری می‌نویسد: « به گفته‌ی اهل تورات و دیگر مطلعان خداوند خوابی بر او انداخت، آنگاه یک دنده‌ی او را از طرف چپ بگرفت و جای آن را از گوشت پر کرد و آدم هم‌چنان به خواب بود تا خدا از دنده‌ی وی حوّا را بیافرید و زنی شد که بدو آرام گیرد و چون خواب از او برفت و برخاست وی را پهلوی خویش دید و چنان‌که گفته‌اند و خدا بهتر داند، گفت: گوشت و خون و همسرم و بدو آرام گرفت. (تاریخ، ۱۳۸۵، ۶۳ و ۶۴ / ۱) عقیده‌ی گردیزی نیز مؤید گفتار طبری است: « خدای تعالی آدم را روز آذینه از گل بیافرید، و بعد از آنک جان به معده رسید خواست کی برخیزد، نتوانست، کی هنوز یک نیمه گل بود پس از آدم آفریدن، حوّا از پهلوی چپ آدم (ع).» (زین‌الخبار، ۱۳۸۴، ۴) صاحب قصص الانبیا نیز داوری‌ها و اختلاف نظرهایی که در این زمینه وجود دارد، مورد ارزیابی قرار می‌دهد، او نیز مانند هم‌قطاران خود تسلیم افسانه بافی‌های اسراییلی می‌شود، آن‌جا که می‌آورد:

در آفرینش حوّا بین علما و مفسران اختلاف نظر وجود دارد.... و نیز گفته‌اند ملک تعالی، حوّا را در دنیا از پهلوی چپ آدم آفرید^۱. و برخی معتقدند: حق تعالی حوا را در بهشت آفرید و بعضی دیگر گفته‌اند که حق تعالی حوا را اندر آن وقتی آفرید که آدم می‌خواست در بهشت وارد شود. و گفتار پیشین متقن‌تر است، یعنی حوا در دنیا از پهلوی چپ آدم آفریده شد. آفرینش او بر تختی بود که اکنون در مکه است. سپس چون حق سبحانه و تعالی خواست که حوا را بیافریند، بر آدم خوابی افکند چون نعاس.

^۱. دلیل این گروه قول حق تعالی است: «و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة ...» (بقره / ۳۵)

آدم را به خوابی نرم و آرام فرو برد و چون آدم به خواب رفت، آن گاه از رگ پهلوی چپ او هوا را بیافزید.» (نیشابوری، ۱۳۸۷: ۳۷)

کتاب‌های تاریخی دیگر نیز متأثر از داستان‌های اسراییلی است و آفرینش حوّا (س) را از دنده چپ آدم می‌داند. در متون عرفانی نیز این موضوع انعکاس فراوانی یافته است. هم‌چنین برخی مشکلات و گرفتاری‌های آدم (ع) را ناشی از اشتباه حوّا (س) می‌دانند و به همین سبب زن بسیار مورد سرزنش قرار گرفته است: « چون آدم (ع) اندر بهشت بخفت، حوّا از پهلوی چپ وی پدیدار آمد و همه‌ی بلای وی از حوّا بود.» (هجوری، ۱۳۸۳، ۳۶۶). این که در متون عرفانی از آدم (ع) تعبیر به عقل و روح و از حوّا تعبیر به نفس و جسم می‌شود؛ ریشه در همین تفکر دارد.

در شرح گلشن راز آمده است: «... از روی حقیقت آدم، صورت عقل کل است و حوّا صورت نفس کل، و از این معنی طالب متنبّه می‌گردد به کیفیت ظهور حوّا از جانب ایسر [= چپ] آدم.» (لاهیجی، ۱۳۷۴، ۱۹۵).^۱

۳- اسراییلیات و قد حضرت آدم (ع)

یکی دیگر از افسانه‌های عجیب، موضوع قامت بلند انسان است، البته در این باره چنان اغراق شده است که حاجت به رد آن با براهین نیست. اما شگفت از مفسران و تاریخ نگاران که با خوش باوری خود تسلیم این افسانه شده‌اند و پیرامون آن بحث‌های زیادی داشته‌اند، از جمله: « گویند قله‌ی کوهی که آدم (ع) بر آن فرود آمد، از همه‌ی قله‌های جهان به آسمان نزدیک‌تر است و آدم وقتی بر آن جای گرفت؛ پایش بر کوه و سرش در آسمان بود و دعا و تسبیح فرشتگان را می‌شنید و با آن انس گرفته بود و فرشتگان از او بیم داشتند، به همین جهت قامت آدم کاهش یافت. (طبری، ۱۳۸۵، ۷۳/۱) میرخواند این روایت را به شیوه‌ی خود این چنین نقد می‌کند که: « در طول قامت آدم

^۱ ماجرای ((اعرابی و خلیفه)) مندرج در دفتر اول مثنوی نمونه‌ی بارز دیگری از این نگرش است:

... ماجرای مرد و زن افتاد نقل آن، مثال نفس خود می‌دان و عقل

این زن و مردی که نفس است و خرد نیک بایسته ست بهر نیک و بد ...

(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۱۲۰/۱)

اختلاف است. اما بعضی از ائمه از حضرت رسالت (ع) روایت کرده‌اند که درازی قد او شست ذراع بوده و اهل کتاب زیاده از این و کمتر از این نیز گفته‌اند، لیکن قول ائمه معتبر است.» (۱۳۸۵، ۱/۵۰)

۴- فریب خوردن آدم و حوا توسط ابلیس

سؤالی که ذهن را به خود معطوف می‌دارد این است که چگونه ابلیس وارد بهشت شد و آدم و حوا را فریب داد؟ برای پاسخ به این سوال باید دو دیدگاه را مورد بررسی قرار داد:

الف- گروهی بر این اعتقادند که ابلیس بیرون بهشت بانگ زد و حوا بیامد و او را بدید.

ب- دسته‌ای دیگر بر این باورند که ابلیس خود را در دهان مار جای داد و وارد بهشت شد.

آنچه در کتاب مقدس آمده مؤید این موضوع است که مار نقش اساسی را در فریب حوا ایفا کرد:

«از بین همه حیوانات خشکی که خدا خلق کرده است، مار از همه نیرنگ بازر است. مار به زن (حوا) گفت: آیا براستی خداوند گفت که شما دو نفر از همه درخت بهشت نخورید. پس زن (حوا) به مار گفت: ما از میوه درخت بهشت می‌خوریم و اما میوهی درختی که در وسط بهشت است نمی‌خوریم. پس خداوند گفت: شما دو نفر از میوه این درخت نخورید و به آن نیز دست نزنید، تا این که نمیرید. پس مار به زن (حوا) گفت: شما هرگز نمی‌میرید، بلکه خداوند می‌داند که اگر روزی از این درخت بخورید، دیدگان شما باز خواهد شد و مانند خداوند، نیک و بد را خواهید شناخت. پس حوا از میوهی آن درخت گرفت و خورد و پس به مرد خود (آدم) نیز داد و او نیز با حوا میوه را خورد ... پس خداوند به مار گفت: تو این کار (فریب دادن آدم و حوا) را انجام دادی، تو از میان همه حیوانات ملعون هستی. بر روی شکمت راه می‌روی و خاک را در همه عمرت می‌خوری و بین تو و زن و نسل تو و نسل زن دشمنی قرار می‌دهم. انسان سرت را لگدمال می‌کند و تو نیز به نسلش صدمه می‌زنی.» (پیدایش/۱۶-۶/۱-۷). طبری به نقل از

وهب بن منبّه، یهودی تازه مسلمان، چنین نقل می‌کند که: «وقتی خدای عزوجل آدم و همسرش را در بهشت مقرر داد ابلیس خواست که آنها را به گناه افکند، به دهان مار رفت و مار چهار پا داشت و چون یک بُختی تنومند بود. وقتی مار به بهشت در آمد؛ ابلیس از درون آن درآمد و از میوهی درخت ممنوع برگرفت و پیش حوّا برد و گفت: ببین میوه این درخت چه خوش بو و خوشمزه و خوش رنگ است و حوّا بخورد و آدم نیز از آن بخورد و عورت‌هایشان نمایان شد.» (۱۳۸۵، ۱/۶۶)

۵- اغراق در کمیت گریه آدم(ع)

نقل است که اخراج آدم (ع) از بهشت، مایه‌ی اندوه او شده و گریه و زاری او را به دنبال داشته است. اما برخی در کمیت و کیفیت گریه‌ی او بسیار اغراق کرده‌اند. در کمیت گریه‌ی آدم (ع) بین علما بسیار اختلاف افتاده و همین گویای این مطلب است که هر کس به دلخواه خود سخن گفته است و بر این گفتارها نمی‌توان اعتماد کرد. برخی می‌گویند آدم (ع) چهل سال گریست و دیگران دویست، سیصد، ششصد، هفتصد سال و حتی دو هزار سال نیز روایت کرده‌اند. چنان که «از ابن عباس روایت کرده‌اند که ... آدم و حوا دویست سال بر نعیم بهشت بگریستند...» (طبری، ۱۳۸۵، ۱/۸۲) «و اشک آدم از وقت خروج از بهشت تا هنگام بازگشت مدت دو هزار سال نخشکید.» (همو، ۱/۸۳)

«به عقیده‌ی اهل کتاب خدا آدم و حوّا را در نه ساعت از روز جمعه گذشته از بهشت و نعیم آن بیرون کرد و گریان و اندوهناک به زمین فرود آمدند ... برخی روایت کرده‌اند که آدم چون فرود آمد گریه‌اش بسیار و اندوهش بر جدایی از بهشت پیوسته بود.» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴)

پس آدم (ع) متحیر بماند و همی بر گناه خود سال‌ها گریست تا خدای تعالی، جبرائیل را بفرستاد و توبه آدم قبول کرد. (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۵)

متون عرفانی منظوم در این موضوع، متأثر از متون تاریخی است و بیت‌های فراوانی می‌توان به عنوان شاهد مثال آورد، مانند:

نه ششصد سال آدم عدیل ماند غمناک ز بهر گندمی خون ریخت بر خاک
(عطار، ۱۳۸۷: ۹۶)

نیم روز اندر بهشت آدم عدیل ملک بود هفتصد سال از جگر خون راند بر سنگ و گیا
(سنایی، ۱۳۸۰: ۴۱)

مولانا، در یک بیت به چهل سال و در بیت دیگر به سیصد سال گریستن آدم(ع)
اشاره کرده است:

چهل سال چشم آدم در عذز داشت ماتم گفته به کودکانش بابا که «همچنین کن»
(کلیات دیوان شمس، ۱۳۷۵: ۲/۷۶۵)

در کیفیت گریه‌ی آدم نیز مبالغه‌های فراوانی شده و اغراق آمیزترین این اقوال آن
است که «از گریستن آدم چندان اشک از چشمانش جاری شد و گرد آمد که وحوش
وطیور بیامدند و بخوردندی» (نیشابوری، ۱۳۸۷: ۵۴).

اغراق دیگری که درباره‌ی گریه‌ی حضرت آدم(ع) آن است که حضرت پس از
پشیمانی از گناه سر بر سجده نهاد و گریه و زاری کرد تا گیاهان و درختان فراوانی از
اشک او روییدن گرفت.

«آدم هیچ چاره و تدبیری دیگر نمی‌دانست و هم بر سر کوه سرندیب سر بر سجده
نهاد و همی گریست بر گناه خویشتن و آب از چشم او بدان کوه فرو می‌دوید و صد سال
هم‌چنان بر آن سر کوه می‌گریست ... تا جوی‌ها گشت از آب چشم او، گرداگرد آن کوه
مرغزار گشت از گیاهان گوناگون و درختان بسیار.» (طبری، ۱۳۸۵، ۱/۵۳)

البته این نوع اشک ریختن حضرت آدم(ع) حتی پس از پذیرش توبه‌اش هم‌چنان
ادامه یافت، زیرا آن اشک درد بود و این اشک شوق. «پس چون آدم پذیرفتن توبه
بشنید، از شادی گریستن بر او افتاد، و چندان آب از چشم او بدوید که آن همه آب که
از اندوه دویده بود، ریاحین و گل‌های الوان و سپرغم‌ها و درختان پر بار میوه‌ها با منفعت
خلق برست. اکنون آن درختان که بارور نیستند و به کار دیگر نیاید مگر سوختن راه، از
آب اندوه که آدم بر توبه کردن می‌گریست از آن برسته‌اند. (همو، ۱/۵۴)

۶- روز خلقت آدم(ع)

در قرآن کریم^۱ آمده است که خداوند در شش روز (دوره) آسمان‌ها و زمین را آفریده است. در کتاب مقدس روزهای خلقت هر یک از موجودات تعیین شده است. بر این اساس «در روز هفتم خدا کار آفرینش را تمام کرد و از آن دست کشید.» (پیدایش ۲/۲) بین اهل تورات و انجیل در آغاز و انجام خلقت اختلاف نظر وجود دارد. «اما آنچه در تورات هست، این است که خداوند خلقت را به روز دوشنبه آغاز کرد و ختم فراغت روز شنبه بود. بدین جهت یهودان، شنبه را عید کردند و اهل انجیل پنداشته‌اند که مسیح به روز گذشته از گور برخاست و آن را عید نهاده‌اند.» (مسعودی، ۱۳۷۴، ۲۵) برخی از مسلمانان نیز نظر اهل انجیل را درباره‌ی آغاز و انجام آفرینش پذیرفته‌اند: «عامه اهل فقه و حدیث برآنند که آغاز به روز یکشنبه و فراغ به روز جمعه بود که در آن روز که ششم نisan بود، روح در آدم دمیده شده.» (همان‌جا) و بر این اساس در متون تاریخی و عرفانی این موضوع بازتاب داشته است: «خدای، تعالی، آدم را روز آذینه از گل بیافرید.» (گردیزی، ۱۴، ۱۳۸۴) اهل تحقیق، زمان دقیق تری هم برای آن تعیین کرده‌اند: «آدم را، علیه السلام، روز جمعه بعد از عصر آفرید، و روز شنبه یعنی بعد از او هیچ چیز نیافرید.» (شبستری، ۱۳۷۱، ۲۹۷) لاهیجی در شرح و بسط این اندیشه می‌آورد: «چون انسان، غایت مراتب موجودات و نهایت تنزلات است، فرمود که:

به آخر گشت نازل، نفس اسان که بر ناس آمد این ختم قرآن

بدان که انسان را به حسب معنا از آن جهت که علت غایی است، تقدّم شرفی و علمی بر عالم هست؛ فاما به حسب صورت، به جهت آن که انسان نسخه‌ای است که منتخب از کتاب عالم است آخر مراتب عالم واقع شده؛ زیرا که عالم، نسبت با انسان کالاً جزاند و هر آینه جزو در ظهور مقدم بر کلّ است... اشارتی به این معنی در حدیث نبوی، که در بیان ایجاد عالم می‌فرماید آمده که: آدم را روز جمعه بعد از عصر آفرید و

۱. اعراف/۵۴؛ یونس/۳؛ سجده/۴؛ ق/۳۸؛ حدید/۴.

روز شنبه یعنی بعد از او هیچ نیافرید؛ زیرا که غرض ایجاد به او تمام شد.»
(مفاتیح‌الاعجاز، ۱۳۷۴، ۱۶۶)^۱

افسانه سرایان اهل کتاب ساعت دقیق آن را هم ذکر کرده‌اند بر اساس این افسانه،
آدم و حوّا فقط نه ساعت در بهشت به سر بردند:

« به عقیده‌ی اهل کتاب خدا آدم و حوّا را در نه ساعت از روز جمعه گذشته از

بهشت و نعیم آن بیرون کرد.» (یعقوبی، ۱۳۷۱، ۴: ۱)

این نظریه در متون تفسیری معاصر مورد نقد و کنکاش قرار گرفته و گفتار
پیشینیان را از نظر علمی فاقد اعتبار دانسته‌اند از جمله: در تفسیر آیه‌ی ۵۳ از سوره‌ی
اعراف آمده است:

« روایت‌هایی که در آن گفته شده، آسمان و زمین در روزهای جمعه و پنج‌شنبه و
فرشتگان در روز شنبه آفریده شده‌اند از اسراییلیات است و پذیرفته‌ی ما نیست. این
زمان بندی‌ها با حرکت زمین به دور خود معنی پیدا می‌کند. پس چگونه می‌توان پیش
از آفرینش زمین از روزهای هفته سخن گفت؟ بنابراین مقصود از روزهای آفرینش
دوران و مراحل مختلف خلقت است. (رک، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱: ۳۶۴)

در تفسیر آیه‌های ۹ تا ۱۲ سوره‌ی فصلت نیز آمده است که آیه‌های مربوط به
آفرینش آسمان‌ها و زمین و روزهای خلقت را باید در پرتو دانش‌های نوین فهمید.
شیوه‌ی مفسران گذشته مربوط می‌شد به تصویری که هیأت بطلمیوسی از جهان به
دست می‌داد و ما امروز می‌دانیم که آن تصوّرات نادرست بوده است. (رک، دایرة المعارف
بزرگ اسلامی، ۱: ۳۶۴)

۷- خداوند آدم(ع) را شبیه خود آفرید!

اصل این فکر که خداوند آدم(ع) را شبیه خود آفریده از تورات سرچشمه می‌گیرد.

^۱ از این جاست که در شعر فارسی نیز به آخرین بودن انسان در نظام خلقت اشاره شده است:

نخستین خلقت، پسین شمار تویی خویشتن را به بازی مدار

(فردوسی، ۱۳۷۰، ۱: ۶)

باز پسین، طفل پری زادگان پیشتترین بشری زادگان

(نظامی، ۱۳۷۰، ۴۹)

« پس از آن، خدا فرمود: اینک انسان را بسازیم. ایشان مثل ما و شبیه ما باشند و بر ماهیان و پرندگان آسمان و همه‌ی حیوانات اهلی و وحشی، بزرگ و کوچک و بر تمام زمین حکومت کنند. پس خدا انسان را شبیه خود آفرید.» (پیدایش/۲۸/۱ - ۲۶)

این سخن، در کتاب‌های معتبر اهل سنت به عنوان حدیثی که پیامبر(ص) روایت کرده است و حتی برخی نیز آن را حدیث قدسی می‌دانند، بسیار مورد توجه قرار گرفته است:

« در صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۴۹، مسند احمد، ج ۴، ص ۳۱۵، صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۹ و در جامع الصغیر، ج ۲، ص ۴^۱ روایت شده که خلق ا... آدم علی صورته. برخی نیز آن را حدیث قدسی دانسته‌اند.» (نجم الدین رازی، ۱۳۸۱، تعلیقات، ۱۷۵)

در متون عرفانی این اندیشه بسیار تاب داشته است و تقریباً تمامی نویسندگان عارف مسلک درباره‌ی آن سخن گفته‌اند. برخی نیز برای توجیه این عبارت، آن را با کمک آیه‌ای شرح داده‌اند.^۲

« بدان که پادشاهی، خلافت و نیابت حق تعالی است در زمین و پادشاه سایه‌ی خداست که السلطان ظلُّ الله و این هم به معنی خلافت است، زیرا که در عالم صورت چون شخصی بر بامی باشد و سایه‌ی او بر زمین افتد؛ سایه‌ی او خلیفه‌ی ذات او باشد و بدو باز خوانند. گویند: سایه‌ی فلان است و هرچه در آن ذات و صفات باشد اثر آن به عکس در سایه پدید آید و سایه نموداری باشد از شخص. آدم را، صلوات الرحمن علیه، بدین مناسبت خلیفه خوانند و اشارت خلق آدم علی صورته هم بدین معنی است.» (نجم الدین رازی، ۱۳۸۱، ۷۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

^۱ این حدیث به صورت‌های دیگر هم روایت شده، از جمله: «در تمهیدات ص ۲۷۱ به صورت: ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن و در عیبه العاشقین ص ۲۰۵ و در زبده الحقایق همدانی ص ۸۲ به صورت: ما خلق ا... شیئاً اشبه به من آدم و در الانسان الكامل ص ۴۰۱-۴۰۲ علی صورته نقل کرده و گوید که یعنی علی صورته. در الاتحافات النسیه ص ۱۲۱ این روایت در شمار احادیث قدسی نقل شده» و اصل این فکر از تورات است. سفر پیدایش، باب اول، ۲۷.» (نقل از نجم الدین رازی، ۱۳۸۱، تعلیقات ص ۱۷۵-۱۷۶)

^۲ «یا داود انا جعلناک فی الارض خلیفه...» (ص / ۲۶)

بازتاب این موضوع در متون منظوم نیز گسترده و فراگیر است. اما از آنجا که سخن چون لباس نظم بر تن بیوشد، زیبا تر جلوه می‌کند و برداشت لطیف عرفانی نیز شیوایی و رسایی آن را دو چندان می‌کند.^۱

۸- احتلام^۲ آدم (ع)

در کتاب مقدس از یاجوج و ماجوج به عنوان دشمنان دین مسیحی ذکر شده است. (هاکس، ۱۳۸۳، ۷۷۵)

در قرآن کریم نیز در سوره‌های کهف/ ۹۵ و انبیا/ ۹۶ از شخصی به نام ذوالقرنین نام برده می‌شود که در برابر قوم وحشی و متجاوز یاجوج و ماجوج سدّی استوار ساخت، تا مردم از دست آنان در امان باشند. اما افسانه‌ی جعلی و خیالی چگونگی خلقت یاجوج و ماجوج جسارت آشکار به حضرت ابوالبشر است که مروج این قصه‌ی موهوم کعب الاحبار یهودی است: «کعب گفت: ایشان [یاجوج و ماجوج] تا فرزند آدم‌اند نه از حوا زاده، که آدم را، علیه السلام، وقتی احتلام رسید و نطفه‌ای که از وی جدا شد، با خاک آمیخته گشت، آدم چون از خواب بیدار گشت؛ بر آن نطفه که از وی پیامد، غمگین گشت. ربّ العزه از آن نطفه‌ی یاجوج و ماجوج بیافرید.» (میبدی، ۱۳۷۶، ۵، ۷۴۲)

در ادب فارسی نیز این داستان خیالی بازتاب داشته است:

خصم به مستی آمد از ابلیس هم چنانک یاجوج بود نطفه‌ی آدم به احتلام
(خاقانی، ۱۳۵۷، ۳۰۳)

^۱ عطار با اشاره به این اندیشه، انسان را آینه‌ای می‌داند که جمال حضرت حق در آن نمایان است:

ترا گر یوسف محبوب یابد نخستت دیده یعقوب یابد
که تا آینه‌ات زیبا نماید جمال بی‌نشان پیدا نماید
جمال خویش را برقع برانداخت ز آدم خویش را آینه‌ای ساخت
چو روی خود در آینه عیان جمال بی‌نشانی در نشان دید.

(الهی‌نامه، ۱۳۸۷، ۳۹۲-۳۹۱)

در مثنوی این عبارت به درستی ترجمه شده است:

خلق ما بر صورت خود کرد حق وصف ما، از وصف او گیرد سبق

(مولوی، ۱۳۸۴، ۴: ۵۴۳)

^۲ جُنُب شدن

نتیجه‌گیری

پس از ورود پیامبر اکرم(ص) به مدینه، امتیازات اقتصادی و سودجویی‌های ناروای یهود در معرض خطر جدی قرار گرفت، قوم یهود نیز برای رسیدن به اهداف خود دست به جنگ‌های بسیار زده و حتی نقشه‌ی قتل و ترور پیامبر اکرم(ص) و مسموم کردن آن حضرت را در دستور کار خود قرار دادند، احبار و رهبانان پس از شکست در همه دسیسه‌های خود، چاره‌ای جز توسل به نیرنگ برای رسیدن به خواسته‌هایشان نداشتند، پس در صدد برآمدند که تظاهر به اسلام نمایند و آیین حقیقی را پوشیده و مخفی نگه داشته تا بتوانند با نیرنگ خود را پنهان داشته و دستاویز مردم فریبی برای فریفتن مسلمانان داشته باشند که اجرای آن علیه مسلمانان به سهولت امکان پذیر باشد.

جهت عملی کردن این اهداف شوم، تنی چند از علمای یهود و نصارا با پوشیدن لباس اسلام و حتی درآمدن به کسوت صحابه پیامبر(ص) توانسته به سهولت بسیاری از عقاید خرافی و رسوبات فکری خود را در قالب روایت‌ها و حدیث‌ها به مسلمانان دهند و فرهنگ اسلامی را با ناشناخته‌های خود آلوده سازند. آنها اولین وجهه همت خود را در کوبیدن بنیان‌های دینی مسلمانان قرار داده بودند و به واسطه‌ی آمیختن اسطوره‌ها و خرافه‌های دلخواه خودشان به معارف دینی اسلام و افزودن پندارها می‌خواستند آن را تضعیف کنند و بی‌اساس جلوه دهند.

از طرفی چون صحابه و تابعین برای فهم مسائل راجع به امت‌های پیشین، به اهل کتاب جدید الاسلام مراجعه می‌کردند، نیرنگ آنان بر صحابه و تابعین تأثیر گذاشت و بدین ترتیب اندک اندک این اسطوره‌های موهوم و اهانت آمیز، تاریخ نویسان و مفسران و اهل حدیث را در گزارش وقایع و حکایت‌ها به صرف اعتقاد به راوی یا ناقل آنها دچار لغزش کرده است. ایرانیان علاقمند به قرآن و قصه‌های آن از این کتب بهره‌ها گرفته و بسیاری از این دروغ بافی‌ها که اکنون صبغه‌ی دینی گرفته است، حتی پدید آورندگان آثار ادبی را که بیشتر با تفاسیر و متون تاریخی انس، داشته‌اند، سخت تحت تأثیر قرار داده است و این چنین است که در آثار آنها اسرایلیات به فراوانی به چشم می‌خورد.

کتاب‌نامه:

- * قرآن کریم.
* کتاب مقدس.
- ۱ ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۸۳)، **تاریخ کامل**، تهران، اساطیر.
- ۲- ابن مسکویه، (۱۳۷۳)، **تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب والعجم**، تصحیح دکتر رضا انزایی نژاد و دکتر یحیی کلانتری. مشهد، دانشگاه فردوسی.
- ۳- جعفریان، رسول، (۱۳۷۳)، **تاریخ سیاسی اسلام**، تاریخ خلفاء، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- خاقانی شیروانی، (۱۳۵۷)، دیوان، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران: زوآر.
- ۵- **دایرة المعارف بزرگ اسلامی**، (۱۳۷۷)، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۶- سنایی غزنوی، (۱۳۷۵)، **دیوان**، به اهتمام پرویز بابایی، تهران، نگاه.
- ۷- شیبستری، شیخ محمود، (۱۳۷۱)، **مجموعه آثار**، به اهتمام دکتر صمد موحد، کتابخانه طهوری.
- ۸- عطار نیشابوری، شیخ فخرالدین، (۱۳۸۷)، **الهی نامه**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران. سخن.
- ۹- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۵)، **تاریخ طبری**، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- ۱۰- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، (۱۳۷۰)، **شاهنامه**، به تصحیح ژول مول، تهران. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۱- قرشی، علی اکبر، (۱۳۵۲)، **قاموس قرآن**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۲- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، (۱۳۸۴)، **زین الاخبار**، به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۱۳- لاهیجی، شیخ محمد، (۱۳۷۴)، **مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز**، با مقدمه‌ی کیوان سمیعی، تهران، سعدی..
- ۱۴- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۷۴)، **مروج الذهب**، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۱۵- مصطفی، حسین، بی تا، **اسراییلیات فی التراث الاسلامی**، بی جا.
- ۱۶- معرفت، محمد هادی، (۱۴۱۸)، **ه.ق. التفسیر والمفسرون**، مشهد، الجامعه الرضویه للعلوم الاسلامی.

- ۱۷- مولوی، جلال الدین، (۱۳۸۴)، *مثنوی معنوی*، تصحیح خرمشاهی، قوام الدین، تهران، دوستان.
- ۱۸- _____، _____، (۱۳۷۵)، *کلیات دیوان شمس*، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، راد.
- ۱۹- _____، _____، (۱۳۸۴)، *گزیده غزلیات شمس*، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، امیرکبیر.
- ۲۰- میبدی، ابوالفضل رشید الدین، (۱۳۷۶)، *کشف الاسرار وعده الابرار*، تهران، امیرکبیر.
- ۲۱- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود، (۱۳۸۵)، *تاریخ روضه الصفا*، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، تهران، اساطیر.
- ۲۲- نظامی گنجوی، (۱۳۷۴)، *کلیات خمسه*، تصحیح وحید دستگردی، تهران، امیرکبیر.
- ۲۳- نجم الدین رازی، (۱۳۷۷)، *مرصاد العباد*، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۴- _____، (۱۳۸۱)، *مرموزات اسدی در مرموزات داوودی*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- ۲۵- نعناعه، رمزی، (۱۳۹۰)، ه.ق. *الاسرایلیات و اثرها فی کتب التفسیر*، دمشق، دارالقلم و دارالبیضا.
- ۲۶- نیشابوری، ابوالاسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف، (۱۳۸۷)، *قصص الانبیاء*، دوباره نویسی و بازپردازی احسان یغمایی، تهران، زرین.
- ۲۷- هاکس، (۱۳۸۳)، *قاموس کتاب مقدس*، تهران، اساطیر.
- ۲۸- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۳)، *کشف المحجوب*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تهران، سروش.
- ۲۹- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح، (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی وابسته به فرهنگ و آموزش عالی.